

نظریه مطابقت و اشکالات وارد بر آن

فاطمه سادات هاشمی^۱

سلیمان حبیبی^۲

امیرعباس علیزمانی^۳

چکیده

مسئله صدق در گزاره‌ها یکی از مسائل مهم معرفت‌شناسی است. از این رو، فیلسوفان و معرفت‌شناسان از دیرباز تا کنون دیدگاه‌های گوناگونی درباره «ماهیت و چیستی صدق» و نیز «معیار صدق» ابراز داشته‌اند. در این نوشتار، ما به بررسی نظریه مطابقت می‌پردازیم اما رویکرد ما بیشتر معطوف به ماهیت و چیستی صدق است نه معیار صدق. نظریه مطابقت یک پیش‌فرض مهم دارد و آن واقع‌گرایی است؛ بدین معنا که اولاً، ملتزم باشیم که واقعیتی مستقل از باورها و ذهن ما وجود دارد. ثانیاً، ذهن انسان را در کشف واقعیت توانمند دانسته، معتقد باشیم که انسان توانایی نیل به واقع و دسترسی به آن را دارد. ثالثاً، بپذیریم که زبان توان حکایت از واقع را دارا هست. نظریه مطابقت از آنجایی که به درک متعارف در باب صدق بسیار نزدیک است، پیشینه و رواج نسبی بیشتری نسبت به نظریه‌های بدیل خود داشته است، به طوری که بسیاری از فیلسوفان آن را مبنای معرفت‌شناسی نظام فلسفی خود قرار داده‌اند. با این حال، نظریه مطابقت نتوانست از عهده اشکالات گوناگون، از جمله عدم سنخیت، عدم جامعیت و عدم ارائه ملاک اثباتی برآید و سرانجام با انتقادات فیلسوفان معرفت یا به شکل تعدیل یافته ظهور و بروز یافت یا جای خود را به نظریاتی چون نظریه انسجام، نظریه کارآمدی، نظریه زائد بودن و... داد. این نظریات برخلاف نظریه مطابقت، در باب چیستی صدق، صدق را نه به امری فراسوی باور بلکه به خود باور وابسته می‌دانند، یعنی بدون تلاش برای رفتن به فراسوی باور، باید در درون باورها وضعیتی کشف شود که بر اساس آن بتوان گفت باوری صادق است یا نیست.

کلید واژه‌ها: معرفت‌شناسی، نظریه مطابقت، پارادوکس دروغ‌گو، رئالیسم، فرگه، راسل، ویتگنشتاین.

۱- دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فلسفه تطبیقی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

ftmhashemi88@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فلسفه تطبیقی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

habibi.soleyman@gmail.com

۳- دانشیار گروه فلسفه دین دانشگاه تهران؛ amirabbas.alizamani@yahoo.com

مقدمه

در تلقی سنتی از معرفت، معرفت را به باور صادق موجه^۱ تعریف کرده‌اند (Chisholm, ۱۹۸۹, p.۸). چنان‌که مشخص است در این تعریف معرفت دارای سه مؤلفه باور، صدق و توجیه تلقی شده است. بر این اساس، یکی از موضوعات مربوط به معرفت‌شناسی، مسئله صدق در قضایا است. فیلسوفان و معرفت‌شناسان تلاش می‌کنند تا با برهان و دلیل توضیح دهند که ماهیت و معیار صدق در قضایا چیست و به چه دلیل یک گزاره صادق و گزاره دیگر کاذب قلمداد می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش‌های اساسی نظریه‌های گوناگونی در باب صدق - که یکی از مؤلفه‌ها و شروط لازم معرفت است - بیان شده است که از جمله مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: نظریه مطابقت^۲، نظریه انسجام^۳، نظریه کارآمدی^۴، نظریه زائد بودن (حشو)^۵ و نظریه تارسکی^۶ (رک: فعالی، ۱۳۷۹، ۱۷۷-۲۰۲؛ دباغ، ۱۳۸۹). در این نوشتار تلاش می‌کنیم یکی از نظریه‌های کهن درباره چیستی صدق، یعنی «نظریه مطابقت» و مهم‌ترین اشکالات وارد بر آن را بررسی کنیم؛ رویکرد ما در این پژوهش، بیشتر معطوف به ماهیت و چیستی صدق است تا معیار صدق.

نظریه مطابقت از زمان فیلسوفان یونان باستان، از جمله افلاطون و ارسطو، در مباحث معرفت‌شناسی جا باز کرد و در میان فیلسوفان نوافلاطونی و رواقی و نیز در میان فیلسوفان اسلامی مورد قبول واقع شد. در دوره معاصر نیز فیلسوفانی چون برتراند راسل و ویتگنشتاین

۱. Knowledge = true justified belief

۲. Correspondence theory of truth

۳. Coherence theory of truth

۴. Pragmatic theory of truth

۵. Redundancy theory of truth

۶. Tarski's theory of truth

متقدم به آن توجه نشان داده‌اند. مطهری نظریه مطابقت را تعریف صدق می‌داند و می‌گوید: «حقیقت (صدق) مطابق بودن قضیه با واقع است و این تعریف حقیقت است» (مطهری، ۱۳۷۷، ۵۸۴-۵۸۶) یا آلفرد تارسکی تقریر خود از نظریه مطابقت - که به نظریه معناشناختی صدق^۱ معروف است - را تعریف صدق می‌داند (۱۳۶۴، ۱۱۰؛ ۱۹۴۴).

با این حال، عواملی نیز باعث شده‌اند متفکرانی دیگر، از دیرباز تا کنون بر این نظریه خدشه وارد کرده و راه رسیدن به صدق قضایا را بر اساس آن محال جلوه دهند. مهم‌ترین اشکالات و انتقاداتی که باعث تشکیک در نظریه مطابقت شده‌اند عبارت‌اند از: عدم هم‌سنجی، تدرجی و ذومراتب بودن مطابقت و عدم تدرجی و ذومراتب بودن صدق، فقدان جامعیت، ابهام در مفهوم مطابقت و لزوم دور.

ما در ادامه ابتدا به تبیین نظریه مطابقت می‌پردازیم و سپس اشکالات وارد بر آن را بیان می‌کنیم.

نظریه مطابقت

نظریه مطابقت از کهن‌ترین و معروف‌ترین دیدگاه‌ها درباره چیستی و تعریف صدق است (شمس، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳) که بسیاری از متفکران حوزه معرفت‌شناسی آن را پذیرفته‌اند. فیلسوفان یونان باستان، از جمله افلاطون و ارسطو و همچنین متفکران قرون وسطی و فیلسوفان مسلمان، این نظریه را پذیرفته و آن را مبنای استدلال‌های خود در مابعدالطبیعه و معرفت‌شناسی نظام فلسفی خود قرار داده‌اند.

این نظریه به درک متعارف در باب صدق بسیار نزدیک است و احتمالاً به همین دلیل پیشینه و رواج نسبی بیشتری داشته است. معرفت‌شناسان ریشه این نظریه را به آثار ارسطو می‌رسانند. خلاصه سخن ارسطو در این باره این است که گزاره صادق است، اگر چنان باشد که واقعیت چنان است (همان، ۱۰۴-۱۰۳). حال اگر این گفته ارسطو ساده‌ترین بیان برای نظریه مطابقت

^۱. the semantic conception of truth

باشد، باید آن را چنین خواند: «گزاره صادق است اگر مطابق با واقعیت باشد». از همین روی، ساده‌ترین صورت‌بندی آن این خواهد بود: «گزاره p صادق است، اگر و تنها اگر گزاره p مطابق با واقعیت باشد» (همان، ۱۰۴).

اندیشه کلی نظریه تناظر صدق به قدر کافی ساده به نظر می‌آید و می‌توان آن را با مثال‌هایی از محاورات عادی به نحوی تشریح کرد که تقریباً پیش پا افتاده جلوه کند. مطابق نظریه تناظر، یک جمله در صورتی صادق است که با واقعیات تناظر داشته باشد، بدین ترتیب جمله «گره روی دیوار است» صادق است اگر با واقعیات تناظر داشته باشد، یعنی اگر در واقع نیز گره روی دیوار باشد و کاذب است اگر گره روی دیوار نباشد. بنا بر این دیدگاه، یک جمله در صورتی صادق است که اشیاء آن‌گونه باشند که جمله می‌گوید آنها هستند و گرنه جمله‌ای کاذب است (چالمرز، ۱۳۸۵، ۱۷۸).

در این نظریه به همین شکل کنونی چند نکته مفروض است:

۱. واقعیتی فراسوی ذهن آدمی یافت می‌شود که مشتمل بر چیزهایی است که به گونه‌های متفاوت با هم نسبت دارند.

۲. باورهایی در ذهن آدمی یافت می‌شوند که به گونه‌ای درباره همین واقعیت‌ها هستند.

۳. باورها به هیچ‌روی با واقعیت‌های یاد شده یکی نیستند، بلکه لزوماً باورها غیر از واقعیت‌ها هستند.

۴. غیریت باورها با واقعیت‌ها، مانع نمی‌شود که باورها نسبتی با واقعیت‌ها داشته باشند. این نسبت همان نسبت مطابقت است که بر اساس آن اگر باورها مطابق با واقعیت‌ها باشند، باورهایی صادق‌اند و گرنه باورهایی کاذب (شمس، ۱۳۸۷، ۱۰۴).

۵. پیش‌فرض مهم نظریه مطابقت، واقع‌گرایی^۱ است؛ یعنی اولاً، ملتزم باشیم که واقعیتی مستقل از باورها و ذهن ما وجود دارد (= واقع‌گرایی متافیزیکی^۲) و ثانیاً، ذهن انسان را در

۱. realism

۲. metaphysical realism

کشف واقعیت توانمند بدانیم. یکی از ابعاد چنین عقیده‌ای، التزام به توان حکایت‌گری زبان از واقع است؛ به این دیدگاه، واقع‌گرایی زبانی یا معناداری^۱ و گاه واقع‌گرایی معرفت‌شناختی گفته می‌شود (فعالی، ۱۳۷۹، ۱۷۹).

بررسی دقیق نظریه مطابقت صدق نشان می‌دهد که به‌طور کلی در این نظریه سه رکن اساسی وجود دارد:

۱. حامل صدق^۲، یعنی چیزی که صادق است. حامل صدق در واقع همان چیزی است که متصف به صدق می‌شود.

۲. واقع^۳، یعنی آنچه این گزاره درباره آن است یا به بیان دیگر، آنچه این گزاره را صادق یا کاذب می‌سازد.

۳. نسبت مطابقت^۴، یعنی نسبت ویژه‌ای که باید در کار باشد تا بر اساس آن بتوان گفت گزاره صادق است.

بنا بر این نظریه، حامل صدق (گزاره یا جمله) همواره در سویی قرار دارد و واقع در سوی دیگر، چراکه این دو کاملاً متفاوت از یکدیگرند (همان، ۱۰۵). بنابراین، بر اساس این نظریه، صدق یا حقیقت عبارت است از انطباق مفاد گزاره‌ها و اندیشه‌ها با واقعیت. یعنی عقیده و باور زمانی صادق و حقیقی است که با امر واقع سازگار باشد یا به تعبیر منطق‌دانان و حکیمان مسلمان با نفس‌الامر مطابقت داشته باشد و بدیهی است که قضیه کاذب نیز قضیه‌ای است که با نفس‌الامر خود مطابقت نداشته باشد.

در این نگاه در واقع، صدق از مقولات معرفت (معرفت تصدیقی بالمعنی الاخص) است و هر نوع خدشه‌ای بر این اعتقاد به سفسطه خواهد انجامید؛ چنان که مرحوم مطهری این معنا را

۱. semantic realism

۲. truth bearer

۳. fact

۴. correspondence relation

گوشزد می کند که نزاع فلسفه و سفسطه یا رئالیسم و ایده آلیسم نزاع لفظی و اصطلاحی نیست که بتوانیم با تغییر دادن اصطلاح از محذور ایده آلیسم رهایی پیدا کنیم. آیا سوفسطائیان غیر از اینکه خاصیت مطابقت با واقع را از ادراک نفی می کنند، حرف دیگری دارند؟ (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۳۹).

این نظریه از سوی فلاسفه متأخر نیز مورد توجه قرار گرفته است و تقریرهای مختلفی از سوی لاک، مور، پوپر، راسل و ویتگنشتاین متقدم ارائه شده است. یکی از پرنفوذترین این تقریرها تقریر برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی است (شمس، ۱۳۸۷، ص ۱۰۶). راسل بر اساس نظریه اتمیسم منطقی معتقد بود جهان هستی پر از اتم‌های منطقی است که وقایع^۱ نامیده می‌شوند و گزاره‌هایی که از این وقایع حکایت می‌کنند، گزاره‌های اتمی نام دارند؛ سایر گزاره‌ها بر اساس ترکیب منطقی از این گزاره‌ها پدید می‌آیند و گزاره‌های مولکولی خوانده می‌شوند. گزاره‌های مرکب مولکولی از لحاظ صدق، تابع گزاره‌های اتمی ارزیابی می‌شوند. راسل گزاره‌های اتمی را همان داده‌های حسی^۲ می‌دانست که محصول مواجهه مستقیم با عالم خارج‌اند (راسل، ۱۳۸۸، ۱۱ و ۱۵).

به عقیده راسل وقتی می‌گوییم «شخص s گزاره p را باور دارد» در واقع ساختار مشخصی در کار است. اگر به جای گزاره p مثلاً بگذاریم «مهشاد کوتاه‌تر است از مهتاب»، آنگاه خواهیم داشت: شخص s باور دارد که مهشاد کوتاه‌تر است از مهتاب. اجزای ساختاری این باور عبارت‌اند از (۱) شخص S (۲) باور دارد که (۳) مهشاد (۴) کوتاه‌تر است از (۵) مهتاب. بنا بر نظر راسل، این باور صادق خواهد بود اگر (۳) تا (۵) در باور همان ترتیب و وضعیتی را داشته باشد که در واقعیت برقرار است. به بیان دیگر، اگر ساختار واقعیت به همان گونه‌ای باشد که ساختار باور آن گونه است، این باور صادق است. حال اگر در واقعیت، ترتیب این موارد متفاوت باشد این باور نمی‌تواند صادق باشد. مثلاً، اگر «(۵) مهتاب (۴) کوتاه‌تر است از (۳)

^۱. facts

^۲. sense-data

مهشاد» باشد دیگر نمی‌توان آن را صادق دانست (راسل، ۱۳۸۸، ۸۰؛ شمس، ۱۳۸۷، ۱۰۶-۱۰۷).

از دیگر فیلسوفان معاصر که به نظریه مطابقت پایبند بود، ویتگنشتاین متقدم است؛ او همانند استادش راسل درباره نظریه صدق به مطابقت معتقد است. گویی وی در رساله فلسفی منطقی به راه راسل می‌رود و صدق را مطابقت آنچه پذیرای صدق است (گزاره) با آنچه آن را تصدیق می‌کند (امر واقع) می‌شمارد، حال آنکه در آثار پسین خود به نقادی این عقیده می‌پردازد و با طرح نظریه زائد بودن صدق به راه «رمزی» می‌رود (دباغ، ۱۳۸۷، ۶۵).

به عبارت دیگر، ویتگنشتاین در رساله فلسفی منطقی معتقد به آنتولوژی^۱ امور واقع بود و جهان را مجموعه‌ای از امور واقع می‌دانست. هنگامی که ویتگنشتاین این نظر را با فرگه در میان گذاشت، فرگه پرسشی از او پرسید که به نظر وی سؤالی بی‌مایه بود، اما سال‌ها بعد اهمیت سؤال فرگه را که در واقع طرد آنتولوژی امور واقع بود، دریافت و از نظر خود برگشت (فرگه، ۱۳۷۴، ۱).

مجموعه ایده‌ها و نظرات فوق را در دوران معاصر واقع‌گرایی خام یا رئالیسم کلاسیک می‌نامند. این نوع واقع‌گرایی با انتقادات و تحلیل‌های نقادانه فیلسوفان معرفت، عقب‌نشینی کرده و امروزه شکل تعدیل یافته آن را واقع‌گرایی انتقادی می‌نامند.

اشکالات وارد بر نظریه مطابقت

چنان‌که بیان شد، گرچه نظریه مطابقت از عهد باستان تا کنون مورد توجه بسیاری از فیلسوفان بوده است اما از همان اوایل گروهی نیز بوده‌اند که بر این نظریه خدشه وارد کرده و راه رسیدن به صدق قضایا را بر اساس آن محال جلوه دهند. مهم‌ترین اشکالات و انتقاداتی که باعث تشکیک در نظریه مطابقت شده است عبارت‌اند از:

^۱. ontology

۱. عدم هم‌سنخی

این اشکال را گوتلوب فرگه مطرح کرده است. چنان‌که گذشت، یکی از مفروضات نظریه صدق این است که «غیریت باورها از واقعیت‌ها، مانع نمی‌شود که باورها نسبتی با واقعیت‌ها داشته باشند». مشکلی که فرگه مطرح کرد دقیقاً بر ضد همین پیش‌فرض است. به نظر فرگه این «غیریت» دقیقاً به ما می‌گوید نمی‌توانیم از رابطه تطابقی صحبت کنیم، نه تطابقی در کار است و نه عدم تطابقی. از نظر فرگه مغایرت واقعیت و باور با یکدیگر امری جوهری و ذاتی است. او در مقاله «اندیشه» (۱۹۱۸) در این باره می‌نویسد:

تطابق در صورتی کامل است که چیزهایی مطابق با یکدیگر هماهنگ بوده، مغایر هم نباشد. بر حسب فرض می‌توان برای تبیین اصل بودن اسکناس، آن را به روش استریوسکوپی با یک اسکناس اصل مقایسه کرد. اما خنده‌دار است که بخواهیم یک سکه طلا را به این روش با یک اسکناس بیست مارکی مقایسه کنیم. ایده را تنها در صورتی می‌توان با چیزی مقایسه کرد که آن نیز خود ایده باشد و بعد از آن اگر اولی با دومی به‌طور کامل مطابق بود، آن دو با یکدیگر همسان‌اند. وقتی صدق را به معنای انطباق ایده با یک امر واقعی می‌دانند، اصلاً مرادشان چنین چیزی نیست. زیرا مغایرت واقعیت و ایده با یکدیگر امری جوهری و ذاتی است. اما در این صورت نیز نه مطابقت کامل وجود خواهد داشت نه صدق کامل. بنابراین دیگر هیچ چیز صادق نخواهد بود. بنابراین تلاش برای تعریف صدق به مطابقت به شکست می‌انجامد، چنان‌که هر تلاش دیگری هم برای تعریف صدق چنین است. زیرا در هر تعریفی پاره‌ای از خصوصیات باید ذکر شوند و به‌هنگام اطلاق و حمل تعریف بر موارد و مصادیق همیشه همین سؤال پیش می‌آید که آیا صادق است که این خصوصیات در این مصداق هم وجود دارند یا نه. به این ترتیب، گرفتار دور خواهیم شد. پس شاید مضمون و محتوای واژه «صادق» منحصر به خود و تعریف‌ناپذیر باشد. (فرگه، ۱۳۷۴، ۲-۳؛ دباغ، ۱۳۸۹)

از نظر فرگه اتفاقی که در عالم زبان می‌افتد با آنچه در عالم خارج روی می‌دهد یکی نیست؛ چنان‌که اگر بگوییم «کتاب روی میز است» این گزاره فقط یک هویت زبانی دارد،

جنسش از کلمات است، اتفاقی است که فقط در عالم زبان رخ می‌دهد و اتفاقی که در عالم زبان رخ می‌دهد با اتفاقی که در عالم خارج می‌افتد یکی نیست. بنابراین نه تطابقی در کار است و نه عدم تطابقی.

برخی تلاش کرده‌اند این اشکال فرگه را پاسخ دهند؛ بدین صورت که: درست است که آنچه در عالم زبان اتفاق می‌افتد با آنچه در عالم خارج روی می‌دهد یکی نیست، اما مراد ما واژه‌ها و الفاظ و تطابق آن با عالم خارج نیست بلکه سخن بر سر این است که تصویر ذهنی ما از این گزاره با مدلولش در عالم خارج مطابقت دارد. بر این اساس، آنها معتقدند برداشت و تقریر فرگه از این مسئله غلط بوده است.

فرگه در پاسخ به انتقاد فوق، معتقد است پرداختن به صور ذهنی فعالیت فلسفی نیست بلکه در واقع دچار شدن به مغالطه روان‌شناسی‌گرایی^۱ است. از نظر فرگه باید روان‌شناسی را از منطق جدا کرد. او پرداختن به صور ذهنی را فرو کاستن فلسفه و منطق به روان‌شناسی می‌داند و می‌نویسد: «برای پرهیز از این سوء تفاهم و پیشگیری از درآمیختن مرزهای منطق و روان‌شناسی، من وظیفه منطق را کشف قوانین صدق قرار می‌دهم نه قوانین صادق دانستن چیزها یا قوانین اندیشیدن» (فرگه، ۱۳۷۴، ۲).

۲. تدرجی و ذومراتب بودن مطابقت و عدم تدرجی و ذومراتب بودن

صدق

این اشکال فوق نیز از سوی فرگه بیان شده است. فرگه «تطابق» را یک نسبت اضافی می‌داند که امری تدرجی و ذومراتب است. پس اگر صدق به معنای مطابقت با واقع در نظر گرفته شده باشد، صدق نیز یک امر تدرجی و ذومراتب خواهد بود. اما صدق امری ذومراتب و تدرجی نیست. بنابراین صدق را نمی‌توان بر اساس تطابق با واقع توجیه کرد. او خود می‌نویسد: «صدق (در مورد تصویر) عبارت است از مطابقت تصویر با چیزی که مصور شده است.

۱. Psychologism fallacy

مطابقت هم یک نسبت اضافی است ولی چنین نتیجه‌ای با موارد استعمال لفظ «صادق» منافات دارد، زیرا صادق از نوع کلمات دال بر نسبت نیست و دلالت بر هیچ چیز دیگری که باید منطبق آن باشد، ندارد» (همانجا).

اشکال دوم فرگه را می‌توان به‌طور خلاصه چنین صورت‌بندی کرد:

مقدمه ۱: اگر صدق را بتوان بر حسب مطابقت تعریف کرد، لازمه این سخن این است که صدق همانند مطابقت امری تدرجی و ذومراتب باشد.
مقدمه ۲: صدق امری ذومراتب و تدرجی نیست.
نتیجه: صدق را نمی‌توان بر اساس مطابقت با واقع توجیه کرد.

۳. فقدان جامعیت و شمول کامل

نظریه مطابقت فاقد جامعیت و شمول کامل است، زیرا بسیاری از قضایای ریاضی، ذهنی، نفسانی و تاریخی را در بر نمی‌گیرد؛ چراکه حقایق ریاضی و نفسانی وجود خارجی ندارند و قضایای تاریخی نیز موضوعاتشان از بین رفته است. فیلسین شاله در بیان این اشکال می‌گوید:

معمولاً در تعریف حقیقت یا صدق می‌گویند: مطابقت فکر با متعلق خود یا مطابقت فکر با واقع. اما این تعریف نه بر حقایق ریاضی که متعلق آنها وجود خارجی ندارد، درست منطبق می‌گردد، نه بر حقایق نفسانی که وجود آنها کاملاً ذهنی است و نه بر حقایق تاریخی که موضوعات آنها از بین رفته است. صادق بودن این تعریف درباره حقایق تجربی هم خالی از اشکال نیست، زیرا برای ذهن موضوع خارجی جز یک دسته احساس و صور چیز دیگری نیست. درباره حقیقت باید گفت... به‌همان اندازه که علوم متنوع است، حقیقت هم انواع دارد. (فیلسین، ۱۳۵۵، ۲۴۹)

علاوه بر موارد یاد شده، باید اضافه کرد که نظریه مطابقت، معقولات ثانیه منطقی و فلسفی و امور معدوم و محال را نیز در بر نمی‌گیرد، چراکه این گونه شناخت‌ها از عالم خارج وارد حوزه ذهن نمی‌شود؛ هرگز معقولات ثانیه منطقی از قبیل «کلی»، «نوع»، «جنس»- یا معقولات ثانیه فلسفی مانند «امکان»، «شیء» و امور معدوم و محال مانند «دور» و «تسلسل» در خارج

وجود ندارند بلکه همگی محصول عملکرد دستگاه ادراکی انسان‌اند.

در فلسفه اسلامی نیز نحوه انتقال ذهن به مفاهیم کلی یا معدوم‌ها و محالات مطرح گردیده است و روشن شده که شناخت قبلی انسان از امور موجود و محسوس به ذهن خلاقیت می‌بخشد تا مفاهیمی را بسازد یا درک کند که در خارج از آنها نام و نشانی نیست. بنابراین، باید گفت نظریه مطابقت شامل مفاهیم انتزاعی و نیز کار تجرید و تعمیم - که از خارج در ذهن ما منعکس نمی‌شود بلکه ذهن ما با فعالیت خود آنها را انجام می‌دهد - نمی‌شود (رک: ابراهیمیان، ۱۳۷۸، ۴۱۱).

۴. ابهام در مفهوم مطابقت

بر اساس نظریه مطابقت، حامل صدق (گزاره یا جمله) همواره در سویی قرار دارد و «واقع» در سویی دیگر؛ چراکه بر اساس این نظریه، این دو کاملاً متفاوت از یکدیگرند. حال وقتی گفته می‌شود «یکی (گزاره) با دیگری (واقع) مطابقت دارد» دقیقاً مقصود از مطابقت چیست؟ گزاره باید چگونه باشد تا مطابق با واقع باشد؟ به بیان دیگر، طرفداران این نظریه باید پیش از هر چیز روشن کنند که مطابقت در این نظریه، خود به چه معناست. این یکی از جدی‌ترین پرسش‌های پیش روی این نظریه بوده و هست. این نکته اغلب مبهم و بدون توضیح رها می‌شود؛ در واقع همین ابهام است که هم عرصه را برای نظریه‌پردازی در این باره باز نگاه داشته و هم مجال انتقاد از این نظریه را فراهم می‌آورد (شمس، ۱۳۸۷، ۱۰۶-۱۰۵).

۵. استلزام دور

نظریه مطابقت در درون خود با دیدگاه واقع‌گرایی همراه و توأم است و چنان‌که دیدیم واقع‌گرایی متافیزیکی و زبانی از پیش فرض‌های مهم این دیدگاه محسوب می‌شود، چراکه بر اساس این دیدگاه می‌توان واقعیت را آنچنان‌که هست شناخت نه آنچنان‌که بر ما پدیدار می‌شود. اکنون مسئله اساسی این است که چگونه می‌توان به واقعیت دست یافت و آن را چنان‌که هست (فی‌نفسه) شناخت؟ اگر صدق به مطابقت گزاره با واقع تفسیر شود، تمام کلام بر سر این است که انسان چگونه از واقع اطلاع دارد و از چه راهی بدان دست می‌یابد؟ در حالی که فرض این است

که معرفت به جهان بیرون از ما، از طریق همین صورت‌ها و ادراک‌های ذهنی تحقق می‌یابد. آنچه ما می‌دانیم همین صورت‌ها و قضایای ذهنی است. از این رو نمی‌توان مشخص کرد که با واقع منطبق هست یا نه و اتکا به باورهای ذهنی برای اثبات خارج و مطابقت، مستلزم دور است. به عبارت دیگر، برای اینکه به صادق بودن قضیه‌ای علم پیدا کنیم، باید هم واقع را و هم قضیه را ملاحظه کرده و مورد بررسی و مقایسه قرار دهیم. اگر به واقعیت دسترسی نداریم، چگونه می‌توان به مقایسه واقع و قضیه پرداخت و اگر به واقعیت دسترسی داریم، چه نیازی به مقایسه است؟ (نک: فعالی، ۱۳۷۹، ۱۸۰؛ رندل، ۱۳۷۵، ۱۳۶).

۶. عدم ارائه ملاک احراز صدق گزاره‌ها

اشکال بعدی نظریه مطابقت این است که به ما ملاکی نمی‌دهد تا بر اساس آن بتوانیم صدق گزاره‌ای را احراز کنیم. تعریف صدق به مطابقت با واقع، ملاک اثباتی برای تعیین موارد جزئی در اختیار ما نمی‌نهد و راه و وسیله‌ای برای کشف مطابقت لازم است تا بتوان به صدق گزاره و مطابقت آن پی برد. اغلب تقریرهای نظریه مطابقت، ناظر به مقام تعریف‌اند، نه ملاک؛ یعنی تنها برای ارائه ملاک ثبوتی مفیدند و فاقد ملاک و طریق کشف هستند (رک: فعالی، ۱۳۷۹، ۱۸۰).

۷. پارادوکس دروغ‌گو

پارادوکس دروغ‌گو^۱ در واقع حربه‌ای است برای نقض تعریف مطابقت با واقع که از دیرباز میان متفکران مسلمان و مغرب زمین مطرح بوده است. این اشکال کمی بعد از تعریف ارسطو از صدق و کذب، توسط یوبلیدوس مگاریایی مطرح شد و در میان منطق‌دانان و فیلسوفان مسلمان به «جذر اصم» مشهور است.

از این پارادوکس تقریرهای متعددی ارائه شده است. خود یوبلیدوس آن را چنین تعریف کرده است: گزاره «اکنون من دروغ می‌گویم» اگر دروغ باشد راست است و اگر راست باشد

^۱. liar paradox

دروغ. یا در تقریری کهن تر، روزی اپیمندس به اطرافیان خود گفت: «همه کرتی‌ها دروغ می‌گویند» و او خود اهل کرت بود. اگر او دروغ گفته باشد پس باید راست گفته باشد و اگر راست گفته باشد باید دروغ گفته باشد. بدین ترتیب اجتماع صدق و کذب لازم می‌آید (حسین زاده، ۱۳۸۲، ۱۰۶).

تقریر مشهور دیگر آن چنین است: اگر کارت‌تی را تصور کنیم که روی یک طرف آن نوشته است «جمله‌ای که در طرف دیگر این کارت نوشته شده صادق است» در صورتی که روی طرف دیگر کارت نوشته شده «جمله‌ای که روی طرف دیگر کارت نوشته شده کاذب است»، با توجه به این وضع، مشکل نیست دریابیم که چگونه می‌توان به این نتیجه‌گیری خارق‌الاجماعی رسید که هر دو جمله روی کارت هم صادق‌اند و هم کاذب (چالمرز، ۱۳۸۵، ۱۷۸).

جمع‌بندی

نظریه مطابقت یکی از نظریه‌های کهن درباره چیستی صدق است که چون به درک متعارف از صدق بسیار نزدیک است رواج بیشتری نسبت به نظریه‌های بدیل خود داشته است، به طوری که بسیاری از فیلسوفان یونان باستان، قرون وسطی، فیلسوفان مسلمان و حتی فیلسوفان معاصر مانند مور، راسل و ویتگنشتاین متقدم این نظریه را پذیرفته و آن را مبنای معرفت‌شناسی نظام فلسفی خود قرار داده‌اند. با این حال، نظریه مطابقت نتوانست از عهده اشکالات گوناگون وارد بر آن برآید و سرانجام با انتقادات و تحلیل‌های نقادانه فیلسوفان معرفت‌شناسی یا عقب‌نشینی کرده و به شکل تعدیل یافته ظهور و بروز یافت یا جای خود را به نظریاتی چون نظریه انسجام، نظریه کارآمدی، نظریه زائد بودن و... داد. این نظریات برخلاف نظریه مطابقت، صدق را نه به امری فراسوی باور بلکه به خود باور وابسته می‌کنند یا به طور کلی برای صدق معنای مستقل و مجزایی قائل نبوده و آن را از معنا تهی می‌سازند. هر چند این نظریات نیز خالی از اشکال نیستند ولی چون تا حدودی از اشکالات نظریه مطابقت به دورند، در سال‌های اخیر توانسته‌اند طرفداران زیادی را به خود جلب کنند.

منابع

- ابراهیمیان، حسین (۱۳۷۸) *معرفت‌شناسی از دیدگاه برخی از فلاسفه اسلامی و غربی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- تارسکی، آلفرد و ارنست ناگل (۱۳۶۴) «حقیقت و برهان» در *برهان گودل و حقیقت و برهان*، ترجمه محمد اردشیر، تهران: مولی.
- چالمرز، آلن اف. (۱۳۸۵) *چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۲) *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- دباغ، سروش (۱۳۸۷) *سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین*، تهران: صراط.
- (۱۳۸۹) *جزوه درسی معرفت‌شناسی*، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران، ارائه شده در مقطع دکتری تخصصی فلسفه تطبیقی.
- راسل، برتراند (۱۳۸۸) *اتمیسم منطقی*، ترجمه جلال پیکانی، تهران: نشر علم.
- رندل، باکلی (۱۳۷۵) *درآمدی به فلسفه*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: سروش.
- شمس، منصور (۱۳۸۷) *آشنایی با معرفت‌شناسی*، تهران: طرح نو.
- فرگه، گوتلوب (۱۳۷۴) «اندیشه»، ترجمه محمود یوسف ثانی، مجله *ارغنون*، شماره ۷ و ۸.
- فعالی، محمدتقی (۱۳۷۹) *درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر*، قم: معارف.
- فیلیسین، شاله (۱۳۵۵) *شناخت روش علوم یا فلسفه علمی*، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵) *پاورقی بر اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۱، قم: صدرا.
- (۱۳۷۷) *مجموعه آثار*، ج ۹، تهران: صدرا.
- Chisholm, Roderick M. (۱۹۸۹) *Theory of Knowledge*, ۳rd ed., Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall.

Tarski, Alfred (۱۹۴۴) "The Semantic Conception of Truth and the Foundations of Semantics", *Philosophy and Phenomenological Research*, ۴, pp.۳۴۱-۳۷۶.